

بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره جایگاه حکم حکومتی

امیرحسین عباسی*

صادق سمیعی**

سید رضی قادری***

چکیده

در قرون گذشته با پررنگ شدن فقه اجتماعی و نظریات سیاسی فقه، علاوه بر موضوع احکام اولیه و احکام ثانویه مسئله فرامین صادره از سوی حاکم دینی با فرض استقرار حکومت دینی در جامعه اسلامی نیز به بررسی‌های فقهی افزوده شد. لذا در کنار احکام اولی و ثانوی از حکم حکومتی نیز یاد شده است که در این پژوهش به پاسخ به سؤال از مفهوم حکم حکومتی و ضرورت آن و نسبت میان آن و احکام اولی و ثانوی و جایگاه آن پرداخته‌ایم. در این نوشتار با شیوه توصیفی - تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به تعریف احکام اولی و ثانوی و احکام حکومتی و تفاوت‌های آنها پرداخته و ضرورت حکم حکومتی و معیارهای حاکم بر آن را تبیین نموده‌ایم و سپس در بررسی دیدگاه‌های مطرح شده در جایگاه حکم حکومتی به سه دیدگاه کلی اشاره کرده‌ایم؛ دیدگاهی که احکام حکومتی را جزو احکام اولی یا ثانوی دانسته و دیدگاهی که میان احکام حکومتی و احکام ثانویه نسبت عموم و خصوص من وجه قائل است و دیدگاهی که احکام حکومتی را مستقل از احکام اولی و ثانوی می‌داند.

واژگان کلیدی: حکم حکومتی، حکم اولی، حکم ثانوی، حکم اسلامی، مصلحت.

*. دانشجوی کارشناسی ارشد کلام گرایش امامت اهل‌بیت (ع)، بنیاد بین‌المللی امامت؛
ahamt1996@gmail.com

** کارشناس ارشد شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان؛ sadeghsamiei9@gmail.com

*** سطح چهار حوزه علمیه قم؛ Ghaderi1@chmail.ir

مقدمه

شریعت اسلامی به عنوان جامع ترین و کامل ترین ادیان به همه نیازها در گستره زمان و مکان توجه نموده است که لازمه آن ترسیم سازوکاری است که متناسب با شرایط متنوع و متغیر، احکام مسائل و موضوعات بر پایه موازین و مبانی دینی استنباط گردد. در نظام اسلامی گاهی تنگناها و محدودیت هایی ایجاد می شود که در قالب احکام اولی و حتی ثانوی نمی توان حکم کرد و نیاز به الگویی است که ضمن حفظ مبانی و اصول شریعت، مصالح جامعه اسلامی و اقتضات احکام مهم تر را در نظر بگیرد، اینجاست که ضرورت وجود احکام حکومتی آشکار می گردد. در این نوشتار به تبیین مفهوم حکم حکومتی و تفاوت آن با احکام اولی و ثانوی می پردازیم و به دیدگاه های عمده در مورد جایگاه و نسبت حکم حکومتی با احکام اولی و ثانوی اشاره می کنیم.

مفهوم شناسی حکم

لغوی

واژه حکم در لغت: در معانی مختلفی استعمال شده است مانند داوری کردن، قضاوت نمودن، فرمان دادن، منع کردن و دانایی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۴۱). برخی از صاحب نظران لغوی قائلند معنای اصلی حکم «منع» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۲) فیومی از اهل لغت می نویسد: حکم به معنای قضاوت هم می آید و آن هم برگشت به معنای اصلی می کند که منع است (فیومی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۴۴) بنابراین باید گفت معنای اصلی حکم همان منع است و سایر معانی ذکر شده به همین معنا برمی گردد.

اصطلاحی

عبدالرزاق لاهیجی ابتدا معنای لغوی حکم را فرمان دانسته و می گوید: این فرمان اگر از جانب خدا باشد حکم شرعی می شود. بعد اضافه می کند: حکم شرعی خطاب به الهی متعلق به افعال عباد بر سبیل اقتضا و یا بر سبیل تخیر مراد از اقتضا، طلب است. طلب یا متعلق است به فعل یا ترک. تخیر هم تسویه است میان فعل و ترک (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۳۴۲).

شهید اول نیز همین تعریف را متذکر شده و می‌فرماید: الحکم خطاب الشرع المتعلق بافعال المكلفين بالاقتضاء اوالتخيير (مکی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۹).

شهید صدر همین معنا را با غرض شارع نیز تطبیق داده و می‌فرماید: الحکم الشرعی هو التشريع الصادر من الله تبارک و تعالی لتنظيم حياة الانسان. حکم شرعی، تشریحی از جانب خداوند متعال است برای منظم ساختن زندگی انسان (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۴).

اقسام حکم

حکم از زوایای گوناگون، دارای تقسیماتی است، حکم تکلیفی و وضعی، حکم واقعی و ظاهری. لکن تقسیم‌پذیری حکم شرعی در بحث مورد نظر از حیث منشأ صدور حکم است. باید بگوییم حکم شرعی از حیث منشأ صدور تقسیم می‌شود به حکم اولی و حکم ثانوی و حکم حکومتی.

الف) حکم اولی

حکم اولی: دستوری از جانب شارع است که برای نفس موضوع و ذات مکلفین در شرائط عادی و بدون ملاحظه عوارض دیگر وضع شده است. خداوند متعال بر اساس مصالح و مفاسد واقعی که در موضوعات می‌بیند حکم خویش را بر اساس آن جعل می‌کند: مثل وجوب روزه در ماه رمضان و حرمت نوشیدن خمر و إباحه نوشیدن آب برای مکلفین در شرائط عادی.

ب) حکم ثانوی

حکم ثانوی دستوری است که شارع برای موضوع و مکلف با ملاحظه عوارض و شرائط خاص مانند اضطرار، اکراه، ضرر، عسر و حرج و... وضع کرده است. هر مکلفی در ماه رمضان باید روزه بگیرد (حکم اولی) ولی اگر کسی دچار بیماری شد، این عارضه حکم وجوب را از او بر می‌دارد. (حکم ثانوی) یا روزه گرفتن در ماه رجب مستحب است (حکم اولی) ولی با نذر یا عهد، حکم وجوب بر آن وارد می‌شود (حکم ثانوی).

حکم ثانوی مانند حکم اول یک حکم واقعی شرعی است لکن در رتبه بعد از حکم اول قرار دارد و به همین خاطر به حکم ثانوی نامیده شده است (حکیم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۰۸)

تفاوت‌های حکم اولی و ثانوی

۱. حکم اولی ناظر به شرائط و حالات عادی مکلفین است ولی حکم ثانوی ناظر به حالات استثنایی و شرایط خاصی است که بر مکلفین عارض شده است مثل عسر- و حرج، اضطرار، اکراه، تقیه، ضرر، ... (مشکینی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۱۴).

۲. احکام ثانویه همیشه در طول احکام اولیه قرار دارند؛ یعنی حکم اصلی در مورد تمام مکلفین همان حکم اولی است و اگر کسی بدون اینکه حالات و شرائط خاصی بر او عارض شود به احکام ثانویه عمل کند مجزی نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۰۴).

۳. حکم اولی بر همه مکلفان واجب است حتی جاهل و عالم نسبت به آن یکسان هستند. ولی احکام ثانویه بر همه مکلفان واجب نیست بلکه شامل کسانی است که عوارض و حالات استثنایی بر آنها پدیدار شود (همان).

۴. احکام ثانویه موقتی می‌باشند ولی احکام اولی همیشگی و پایدار هستند بدین معنا که حکم اولی بر مکلف این است که وضو بگیرد و نماز بخواند. حال اگر کسی دچار بیماری شد که وضو برایش مشقت دارد به جای وضو تیمم می‌کند. این تیمم در حق او تا وقتی باقی است که مریضی و مشقت باشد و در صورت رفع مشقت باید وضو بگیرد (حائری یزدی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۴۱).

ج) حکم حکومتی

حکم حکومتی که از آن تعبیر به حکم ولایی یا حکم سلطانی نیز می‌شود، این‌گونه تعریف شده است.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید: «فهو إنشاء انفاد من الحاکم لامنه تعالی، لحکم شرعی او وضعی او موضوعهما فی شیء مخصوص؛ فرمان حاکم (نه خداوند متعال) بر عمل کردن به حکم شرعی تکلیفی یا عمل به حکم وضعی یا عمل به موضوع آن دو در مورد خاصی» (نجفی، ۱۳۷۳، ج ۴۰، ص ۱۰۰۰).

از نظر مرحوم علامه طباطبایی حکم حکومتی عبارت است از تصمیماتی که رهبر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت گرفته و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا در می‌آورد مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار

می‌باشند. با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشند که آن‌ها را به وجود آورده است (طباطبایی، ۱۳۶۵، ص ۱۱۴).

در تعریف دیگری از احکام حکومتی آمده است: «احکام حکومتی به مقرراتی گفته می‌شود که از سوی مسئولین کشور برای برقراری نظم و تأمین مصلحت عمومی صادر می‌گردد ... این‌گونه احکام در رابطه با حوادث واقع یا مصالح مقتضیه هستند و هم‌چنین از احکام متغیره هستند که به شرایط زمان بستگی دارند و قابل تغییرند.» (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در تعریف حکم حکومتی می‌فرماید: «حکم حکومتی یک حکم جزئی از طرف حاکم است که از تطبیق یکسری قواعد کلی بر مصادیق جزئی حاصل می‌شود. مثلاً حکم فقیه به رؤیت هلال که در پی آن روزه گرفتن یا افطار کردن واجب می‌شود.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴۹۵).

تفاوت‌های حکم اولی و ثانوی با حکم حکومتی

۱. حکم اولی و ثانوی از سوی پروردگار متعال إنشاء می‌شود و اگر بپذیریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز حق تشریح دائمی داشتند جاعل احکام شرعی خداوند و پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند (نائینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۹۳) اما احکام حکومتی به جعل حاکم و والی اسلامی است بر اساس مصالحی که الزام می‌نماید. این حاکم اسلامی در عصر حضور پیامبر اکرم یا یکی از امامان معصوم علیهم السلام است و در عصر غیبت نیز ولی فقیه به‌عنوان نائب عام ایشان می‌باشد (صدر، ۱۴۰۱ق، ص ۳۲۶).

۲. احکام اولی، دائمی و ثابت بوده و به زمان خاصی اختصاص ندارد، ولی احکام حکومتی موقتی و مقطعی و بر اساس مصالحی وضع می‌شود. مادامی که طبق نظر حاکم اسلامی آن مصلحت باقی است حکم حکومتی پابرجا می‌ماند و با زوال مصلحت از جانب حاکم، آن حکم ملغی می‌گردد (مکی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۱).

۳. همانگونه که حکم ثانوی در طول حکم اولی بود، حکم حکومتی نیز در طول این دو حکم است. به سخن دیگر حکم اصلی برای مکلفین همان حکم اولی و یا ثانوی است، اما در موارد خاصی و به صورت موقت، حکم حکومتی با صلاحدید حاکم اسلامی جعل می‌شود که در

مقطعی از زمان جاری می‌شود و با رفع مصلحت و تغییر زمان وظیفه مکلفین همان حکم شرعی است (نائینی، ۱۴۱۴ق، ص ۸۷).

۴. احکام اولی نسبت به تمام مکلفین است و احکام ثانوی در مورد کسانی که عنوان ثانوی بر آنها عارض شده است. احکام حکومتی ممکن است گروه خاص یا منطقه خاصی را دربر بگیرد. (نجفی، ۱۳۷۳، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

۵. تبعیت از حکم حاکم اسلامی بر همگان حتی بر سایر فقها و مجتهدین لازم است ولی در مورد حکم اولی یا ثانوی، هر مکلف باید مطابق فتوای مرجع تقلید خود عمل کند (صدر، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۱۷).

ضرورت حکم حکومتی

با وجود احکام اولی و ثانوی و در نظر گرفتن حالات عارضی چه نیازی به احکام حکومتی خواهد بود؟

گاهی در اجرای یک حکم، تراحم می‌آید یا نیاز به اولویت‌سنجی و صدور حکمی خاص است، در چنین شرایطی احکام حکومتی به‌طور موقت و در سایه احکام اولی و ثانوی لازم‌الاجرا می‌شوند.

توضیح آنکه احکام گسترده اسلام، تا زمانی که به مقام عمل و اجرا در نیایند، گرفتار مانع و مزاحمی نمی‌شوند؛ اما برخی از احکام در مرحله عمل، دچار تراحم می‌گردند. به‌عنوان مثال، «وجوب نجات غریق» و «حرمت عبور بی‌اجازه از ملک غیر»، دو حکم شرعی‌اند که در مقام ثبوت و جعل، هیچ مزاحمتی با یکدیگر ندارند، ولی در مقام عمل، ممکن است در برخی موارد دچار تراحم شوند و نجات یک فرد، متوقف بر عبور بی‌اجازه از ملک دیگری باشد. در چنین مواردی، چاره‌ای جز مقدم نمودن حکم مهم‌تر بر حکم کم‌اهمیت‌تر و عمل به آن وجود ندارد. تقدیم اهم بر مهم، قاعده‌ای عقلی است که همه انسان‌های عاقل آن را ادراک می‌کنند و بدان ملتزم هستند و در تراحم وظایف فردی خود، به آن عمل می‌کنند؛ یعنی کار کم‌اهمیت را فدای کار پر اهمیت می‌سازند.

بنابراین، طبیعی است که در مرحله اجرای دستورهای اسلام در سطح جامعه، مواردی پیش بیاید که لازم باشد بعضی از قوانین، به‌صورت موقت اجرا نشوند و با تعطیل آن‌ها، قوانین

مهم‌تر تحقق یابند و این مسئله، هیچ ربطی به تغییر احکام اسلامی ندارد؛ زیرا هیچ يك از واجبات، محرّمات، مکروهات، مستحبات، و یا مباحات اسلام، قابل تغییر نیستند. به‌عنوان نمونه اگر طبیب حاذق و دلسوزی، بیماری را از استفاده برخی خوردن‌های حلال منع کند یا دستور به خوردن دارویی نجس و حرام بدهد که علاج او منحصر در آن است، آن طبیب، نه حلالی را حرام کرده و نه حرام و نجسی را حلال و پاک دانسته است، بلکه او فقط به ضرورت نخوردن حلالِ مشخص یا خوردن حرام معین در صورت اضطرار دستور می‌دهد و این دستورها، تنها در محدوده عمل است نه در محدوده علم و حکم شرعی. فقیه جامع‌الشرایط نیز هیچ دخالتی در محدوده قانون‌گذاری و جعل احکام دینی ندارد و نمی‌تواند به مصلحت خود، آن‌ها را کم یا زیاد کند. آنچه در اختیار اوست، اجرای قوانین الهی است که اگر این قوانین، بدون تزامم قابل اجرا باشند، مشکلی وجود ندارد و هیچ حکمی از احکام الهی، حتی به‌صورت موقت، تعطیل نمی‌شود؛ اما اگر اجرای يك قانون، منجر به تزامم آن قانون با قوانین دیگر شود، ولی فقیه، بر اساس مصلحت نظام اسلامی و نیز جایگاه هر حکم از نظر اهمیت، حکم برتر و مهم‌تر را مقدّم می‌دارد و آن را اجرا می‌کند و حکم مزاحم با آن را به‌طور موقت و تا زمانی که تزامم وجود دارد، تعطیل می‌نماید و پس از رفع تزامم، بلافاصله، حکم تعطیل شده را به اجرا در می‌آورد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۵-۲۴۶).

معیارهای حکم حکومتی

گرچه صدور حکم حکومتی از اختیارات حاکم اسلامی است، اما صدور حکم حکومتی بی ضابطه نبوده و معیارهای خاصی بر آن حاکم است. زیرا اساساً فلسفه وجودی ولایت فقیه، حفظ و نگاهبانی از دین و تعالیم اسلامی است و ولی فقیه ملزم به رعایت قوانین الهی است، تا جایی که اگر در موردی بخواهد به‌دلخواه خود قوانین اسلام را تغییر دهد، از ولایت ساقط می‌شود.

«معنای احکام سلطانی (که از منصب ولایت امر صادر می‌شود) این نیست که طبق هوی و خواسته‌اش حکم می‌کند ولو به احکامی مضاد با احکام الهی یا ناسخ آنها باشد، بلکه ظاهر این است که احکام سلطانی احکام عادلانه موقتی است که از قبیل صغری و مصداق برای احکام کلی نازل از طرف خداوند می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۱).

از این جهت چند معیار کلی بر احکام حکومتی حاکم است.

۱. مغایرت نداشتن با اهداف، احکام و مبانی شریعت

از آنجا که ولی فقیه وظیفه هدایت و رهبری جامعه اسلامی را بر پایه تعالیم و دستورات دین بر عهده دارد، محوری‌ترین وظیفه او، حفظ و اجرای احکام دین است. از این رو، صدور حکم حکومتی نباید با روح کلی و مبانی شریعت مغایرت داشته باشد؛ زیرا هدف از آن، در نهایت، حفظ احکام و اسلام است و حکم نمی‌تواند برخلاف موضوع و فلسفه‌ای که به منظور آن جعل شده، به کار رود.

حاکم اسلامی باید هدف‌ها و برنامه‌های دین و شریعت را در نظر بگیرد و با توجه به آن حکم صادر کند. اسلام در تشریح احکام ثابت خود، هدف‌هایی داشته است که حاکم اسلامی با توجه به آن‌ها می‌تواند قانون‌هایی را برای دستیابی به آن اهداف وضع کند. شهید آیت‌الله صدر در این رابطه می‌نویسد: «کتاب و سنت وقتی از تشریح قانونی خبر داد و در متن قانون، هدف آن را تصریح کرد، ذکر هدف صریحاً نشانه آن است که بخش خالی از قانون را که بر حسب مصلحت زمان در اقتصاد اسلامی متغیر و متحول است، چگونه می‌توان با قانون‌هایی برگرفته از هدف پُر کرد.» (صدر، ۱۳۹۹ق، ص ۲۷).

شهید مطهری نیز در این باره معتقد است: «حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی‌های جدید می‌تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی، یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعاً منتفی بوده است. اختیارات قوه حاکمه اسلامی، شرط لازم حسن اجرای قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه‌های مخصوص هر دو دوره است» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۱۹۰-۱۹۵).

۲. تقدیم اهم بر مهم

توجه به اولویت‌ها و تقدیم امور اهم نسبت به سایر امور، از معیارهای صدور حکم حکومتی است و ولی فقیه با توجه به شناختی که از مسائل اسلام و مبانی دینی دارد، از توانایی لازم برای تشخیص امور اهم برخوردار است. حاکم اسلامی در عصر غیبت امام زمان علیه السلام همانند دیگر مسلمانان، بنده محض و تسلیم مطلق قوانین خداست و برای اجرای همه جانبه آن قوانین تلاش می‌کند و اگر در موارد تراحم، یکی از احکام را تعطیل می‌کند، اولاً بر اساس

قاعده عقلی و نقلی «تقدیم اهم بر مهم» است و ثانیاً تعطیل حکم، به معنای اجرا نشدن آن به طور موقت است و هیچ‌گاه سبب تغییر در احکام خداوند نمی‌شود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷).

۳. رعایت مصلحت اسلام و جامعه اسلامی

حاکم اسلامی باید بر اساس مصالح اسلام و مسلمین، در موارد مورد نیاز، حکمی را جعل کند. در اینجا مصالح شخصی و فردی ملاک نیست، بلکه مصالح عمومی جامعه اسلامی در چارچوب معیارهای دینی معیار است.

۴. حفظ نظام و کیان اسلام

حفظ نظام و کیان اسلام از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی است. این امر چنان اهمیت دارد که بر همه احکام اسلام، مقدم شده است؛ زیرا بدون حفظ اسلام و نظام اسلامی به عنوان نظام سیاسی برآمده از دین، زمینه اجرای احکام اسلامی وجود نخواهد داشت و احکام اسلامی نیز از بین خواهند رفت.

جایگاه حکم حکومتی

با روشن شدن معنا و تفاوت حکم حکومتی با احکام اولی و ثانوی، لازم است ارتباط و نسبت آن با این احکام مورد بررسی قرار بگیرد و اینکه احکام حکومتی جدای از این احکام بوده یا جزو آن محسوب می‌شوند و یا ماهیت دیگری دارند؟ در این رابطه نظریات مختلفی ارائه شده است.

دیدگاه اول: احکام حکومتی جزو احکام اولی یا ثانوی

این دیدگاه خود به چند نظریه تقسیم می‌شود.

الف. احکام حکومتی جزو احکام اولی

مرحوم آیت‌الله مؤمن از فقهای معاصر، احکام حکومتی را، از احکام اولی دانسته، معتقد است: «وقتی اداره امت اسلامی، به یک سرپرست واگذار شده باشد بر این سرپرست بایسته است بیندیشد و دقت کند تا بر آنچه به حال امت سودمندتر است آگاهی یابد. از باب مثال هرگاه ولی امر، صلاح بداند که اگر خیابان‌های شهرهای این امت گسترش یابند، برای آنان سودمندتر خواهد بود و در مسیر این عملیات توسعه، ملک‌های شخصی، قرار داشته باشد، در

این صورت، به کار بردن این ملک‌ها به سود همگان، به خوشنودی مالکان آنها بستگی ندارد؛ زیرا براساس آنچه گفتیم، آنچه به مصلحت اشخاص برمی‌گردد، به خود آنان واگذار شده و اما آنچه به مصلحت امت بازگشت می‌کند، به ولی امر آنان سپرده شده است.

نتیجه این که اقتضای ولایت، از اختیار افکندن اختیار شخص و یا امت تحت سرپرستی است؛ یعنی هرگاه تحت سرپرستی، شخص باشد، اقتضای ولایت، از اعتبار انداختن رضایت و اختیار او، به کلی و در تمام چیزهایی است که به وی تعلق دارد و هرگاه تحت سرپرستی، امت باشد، لازمه آن، از اعتبار افکندن تمام این امت، در چیزهایی است که به مصالح جامعه و امت بر می‌گردد. همان‌گونه که دست یازیدن ولی کودک در اموال او، حکم ثانوی نیست، بلکه در مورد خودش حکم اولی است و اراده ولی، جانشین اراده کودک به شمار می‌رود و به راضی بودن و اراده کودک اعتنا نمی‌شود، در این جا نیز، درست قضیه از همان قرار است.» (مؤمن، ۱۳۷۵، ص ۷۷).

برخی با استناد به کلام حضرت امام که فرمودند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند؛ حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام، باشد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۱۷۰) معتقدند که ایشان احکام حکومتی را از احکام اولی می‌دانند. اما به نظر می‌رسد مقصود ایشان از اولی بودن احکام حکومتی، اولی بودن مصدر و منشاء صدور این احکام؛ یعنی اصل ولایت فقیه و مشروعیت حاکمیت اسلامی است که در جعل آن هیچ یک از عناوین ثانویه لحاظ نشده است. نه اینکه احکام حکومتی همگی احکام اولیه هستند؛ زیرا احکام اولیه آن چنان که مصطلح است و با توجه به تعریف و ضابطه‌ای که

برای شناخت این احکام شده است؛ یعنی احکام ثابت امور، با توجه به عناوین اولیه آنها اطلاق می‌شود و حال آنکه احکام حکومتی برای اداره جامعه و تنظیم روابط آن صادر می‌گردد و به‌طور طبیعی در آنها تغییر و دگرگونی راه دارد علاوه بر این بسیاری از این احکام حکومتی جزئی و موضوعی هستند، در صورتی که احکام اولیه کلی هستند (صفرلکی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲).

ب. احکام حکومتی جزو احکام ثانوی

از عبارات برخی از فقها مانند شهید صدر استفاده می‌شود که ایشان احکام حکومتی را جزو احکام ثانوی دانسته‌اند. ایشان در این باره فرموده‌اند: «به موجب نص قرآن کریم حدود قلمرو آزادی (منطقة الفراغ) که اختیارات دولت را مشخص می‌کند هر عمل تشریعی است که بالطبع مباح می‌باشد؛ یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت و وجوبش صریحاً اعلام نشده را به‌عنوان دستور ثانویه ممنوع و یا واجب الاجرا نماید. از این رو هر امر مباحی را که ممنوع اعلام کند آن عمل حرام و هرگاه اجرایش را توصیه کند، واجب می‌شود. البته اموری که قانوناً واجب یا تحریم شده باشند قابل تغییر نیست، مانند حرمت ربا و وجوب انفاق زوجه؛ زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد. بنابراین آزادی عمل ولی امر منحصر به آن دسته از اقداماتی است که بالطبع مباح اعلام شده باشد.» (صدر، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۳۲).

ج. احکام حکومتی گاهی اولی و گاهی ثانوی

آیت‌الله جوادی آملی در این باره معتقدند: «احکامی که از ناحیه حکومت و حاکم صادر می‌شود، گاهی اولی است و گاهی ثانوی؛ مثلاً حکم حاکم به اینکه امشب اول ماه ذیحجه است یا اینکه امروز روز ترویبه است... این احکام و مانند آن، مربوط به احکام اولی است و ربطی به احکام ثانوی و علل آن مانند اضطرار و حرج ندارد، هر چه را که حاکم اسلامی در این امور گفته است، به حسب ظاهر ثابت می‌شود و اطاعت از آن لازم است. اما آنچه که از حاکم اسلامی در موارد تراحم صادر می‌شود، «حکم ثانوی» است؛ مانند آنجا که فروش مواد اولیه استخراجی به فلان کشور، ضرر دارد، ولی نفروختن آن ضرر بیشتری دارد؛ در اینجا حاکم، حکم به فروش می‌کند. بنابراین، اگر کاری با حفظ عنوان طبیعی و اولی خود، دارای حکم

معین است، ولی بر اثر تشخیص حاکم اسلامی که پس از بررسی و رسیدگی کارشناسانه صورت پذیرفت، عنوان دیگری بر آن کار عارض می‌شود که حکم جدید را به همراه دارد و حاکم اسلامی، به استناد طریای عنوان تازه، حکم خاص نسبت به آن کار یا کالا صادر نموده است، چنین حکمی، ثانوی خواهد بود. گاهی نیز ممکن است نسبت به شیء معین، اعم از کار یا کالا، حکمی صادر کند که تأسیسی به نظر برسد، لیکن پس از تحلیل، معلوم می‌شود که حکم مزبور، به استناد عروض برخی از عناوین عام است. آنچه مهم است اینکه؛ در تمام موارد، نه حکم، بدیع است و نه عنوان، ابداعی؛ بلکه تمام احکام، برای تمام عناوین عام طرح و پی‌ریزی شده است و حکومت اسلامی، عهده‌دار تبیین آنها اولاً؛ تطبیق آنها ثانیاً؛ صدور حکم ثالثاً؛ اجرای حکم رابعاً؛ و بالاخره، حمایت از حریم حکم اسلامی خامساً خواهد بود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۴۶۸-۴۶۷).

دیدگاه دوم: نسبت عموم و خصوص من وجه بین احکام حکومتی و احکام ثانویه

آقای عمید زنجانی در این باره می‌نویسد: «بین احکام ثانویه و احکام حکومتی، عموم و خصوص من وجه است، مواردی هم هست که هم مصداق احکام حکومتی و هم مصداق احکام ثانویه است. مواردی هم هست که احکام ثانویه جدا می‌شود؛ اصلاً مصلحت در آن نیست بلکه به خاطر مسائل حرج، ضرر، نظم و نظایر این هاست. مواردی هم هست که صرفاً مصلحت است» (عمید زنجانی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۲۰).

دیدگاه سوم: احکام حکومتی مستقل از احکام اولی و ثانوی

مرحوم آیت‌الله علوی گرگانی معتقد بودند: «حکم حکومتی و رای حکم اولی و ثانوی به معنای ولایت است... حکم حکومتی از این باب است که گویا اعمال ولایت است در حالی که حکم اولی و ثانوی مربوط به جعل است اما در حکم حکومتی جعل نیست اعمال نظر و اعمال حکومت است» (علوی گرگانی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۱۴).

مرحوم فاضل لنکرانی نیز در مباحث فقهی خود با اشاره به جریان سمره‌بن جندب و دستور به قطع درخت خرما و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «این حکم نبوی از مصادیق احکام حکومتی است که جدای از احکام اولی است و مقدم بر آن است.» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۲۵۵).

آنچه اشاره شد مهمترین دیدگاه‌ها در مورد جایگاه و نسبت میان حکم حکومتی و احکام اولی و ثانوی است. هدف از این پژوهش اشاره به دیدگاه‌های عمده در این زمینه بوده و بدیهی است بررسی و نقد این دیدگاه‌ها مجال دیگری را می‌طلبد.

جمع بندی

وجود احکام حکومتی در کنار احکام اولی و ثانویه، بیانگر عدم وجود بن بست در شریعت در مسائل بوده و اینکه حاکم اسلامی در راستای مبانی و اصول شریعت و با در نظر گرفتن اصل عقلی و عقلایی مهم و مهم و مصلحت مسلمین و جامعه اسلامی و به منظور حفظ نظام اسلامی در موارد لزوم، احکامی را به صورت موقت و مقطعی اتخاذ می‌کند که صرف نظر از آنکه این احکام اولی هستند یا ثانوی یا مستقل، رعایت و اطاعت آن بر همگان لازم است. چنین نگاه مترقی‌ای از یکسو ضامن حفظ ماهیت اسلامی حکومت اسلامی و مانع از فاصله گرفتن آن از موازین اسلامی خواهد بود و از سوی دیگر راهگشا برای حل مشکلات و عبور از تنگناهاست.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۳. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه نور، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام رحمته الله علیه، تهران، ۱۳۷۸.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، قم: اسراء، ۱۳۸۵.
۵. حائری یزدی، عبدالکریم، درر الفوائد، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۶. حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی الفاظ القرآن، دمشق: دار العلم، ۱۴۱۲ق.
۸. صدر، سید محمدباقر، دروس فی علم الاصول، قم: دارالمنتظر، ۱۴۰۵ق.
۹. ———، اقتصادنا، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۴۰۱ق.
۱۰. ———، صورة عن اقتصاد المجتمع الاسلامی، قم: خیام، ۱۳۹۹ق.
۱۱. ———، الفتاوی الواضحه، بیروت: دار الزهراء، ۱۴۱۴ق.
۱۲. صفر لکی، شمس الله، فرائر از فتوا، جایگاه احکام حکومتی در حکومت دینی، قم: عصمت، ۱۳۸۱.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، بررسی های اسلامی، قم: هجرت، ۱۳۶۷.
۱۴. ———، فرازهایی از اسلام، تهران: جهان آراء، ۱۳۶۵.

۱۵. علوی گرگانی، سید محمد، «قلمرو نقش زمان و مکان در احکام»، نقش زمان و مکان در اجتهاد، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴، ج ۱۴.
۱۶. عمید زنجانی، عباسعلی، «احکام و منابع فقهی و تحولات زمانی و مکانی»، نقش زمان و مکان در اجتهاد، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام رحمته الله علیه، ۱۳۷۴، ج ۱۴.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب الحج) قم: دارالتعارف، ۱۴۲۴ق.
۱۸. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم: هجرت، ۱۴۲۵ق.
۱۹. لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان، تهران: الزهراء، ۱۳۷۲.
۲۰. مکی، جمال الدین محمد، القواعد و الفوائد، قم: مفید، [بی تا].
۲۱. مؤمن قمی، محمد، تزاحم کارهای حکومت اسلامی، قم: نشریه فقه اهل بیت علیهم السلام، سال دوم، شماره ۵، ۱۳۷۵.
۲۲. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: التمهید، ۱۳۷۷.
۲۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۸۰، ج ۳.
۲۴. مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، قم: دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه (کتاب البیع) قم: مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۴۲۹ق.
۲۶. نائینی، میرزا محمدحسن، فوائد الاصول، قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۱ق.
۲۷. ———، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۲۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ق.